بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 بهمن 1392.

بحث در این بود که آیا اولاد اولاد هم حکم اولاد را دارند؟ تا اینجا روایتی را که خواندیم عرض کردیم که اطلاق روایات اقتضا می کند که اولاد اولاد حکم اولاد را داشته باشند و در همه احکامی که اولاد در باب ارث دارد من الوارثیه و الحاجبیه و المغیّریه بکیفیه الارث، در هر سه حکم و اولاد اولاد هم به منزله اولاد باشد. اینجا یک روایت از روایات دیگر بگذریم یک دو تا روایت هست در واقع روایت ممکن است تلقی شوند که از آنها استفاده این مطلب می شود بالصراحه حالا ما با اطلاق می خواستیم استفاده کنیم یکی چیزی که به عنوان در جامع احادیث به عنوان روایت مجمع البیان ذکر کرده است در احادیث ذیلی که در ذیل این باب وارد شده است می گوید و تقدم فی روایت مجمع البیان که روایت 8 من باب 18 من یستحق المیراث است

قوله فولد الولد و ان سفل یقوم مقام الولد الادنی عند فقده فی الارث و المنع.

ارث اصل وارثیت است و منع آن حاجبیتش است. و یترتبون الاقرب فالاقرب که آن از بحث ما خارج است. مراد از منع اعم از آن معنای حاجبیّت و مقیّدیت میراث است که ما عرض می کردیم این را دارد. ولی تعبیری که مجمع البیان دارد تعبیری نیست که از آن استفاده شود که خودش یک روایت است. آن چیزی که از خود روایات برداشت کرده است را ایشان آورده است و ذکر کرده است. تعبیر ایشان این است که و نحن در مجمع البیان در این صفحه 349 جلد 29 از این چاپی که در دست من است از جامع الاحادیث عبارت مجمع البیان را که نقل می کند این است و فی هتین الایتین دلاله علی تقدیر سهام المواریث و نحن نذکر من ذلک جملهً موجبهً منقولهً عن اهل البیت علیهم السلام دون غیرهم. ... الارث یستحق بأمرین نسب و سبب شروع می کند عبارت ها را آوردن. این منقوله عن اهل البیت علیهم السلام مرادشان این نیست که به این الفاظ روایتی باشد. اینها مضمون روایت برداشتی که ایشان از ما حصل روایات کرده است را منعکس کرده است. چیزی بیشتر از فوای صاحب مجمع البیان مأخوذ از روایات. چیزی شبیه هحتی م یخواهم بگویم فقه مأثور هم نیست. ما یک به اصطلاح کتب فقهی دداشتیم مثل شرایع علی بن بابویه، مقنعه شیخ صدوق، مقنعه شیخ مفید و نهایه که اینها فقه مأثور هستند که اصل واژگان از روایات هست آن را یک قدری با دستکاری کردن و بالا پایین کردن فتوا را بر طبق الفاظ روایات یا شبیه الفاظ روایات بیان می کردند. آن خب یک چیز است این روایت مجمع البیان حتی آن مقدار هم از آن استفاده نمی شود که الفاظ روایات باشد امثال اینها. این است که این را به عنوان روایت نباید تلقی کرد.

سؤال:

پاسخ: شبیه همان ها شبیه همان نقلیاتی که از فضل بن شاذان از از یونس بن عبد الرحمن، این تعبیراتی که هست، خب یکی دیگری که هست اینجا و یعطی فی روایت زراره روایت سوم من باب 31 دیات الابوین مع الولد و احد الزوجین قوله علیه السلام فان لم یکن ولدٌ و کان ولد الولد ذکورا کانوا أو اناثا فانّهم بمنزله الولد و ولد البنین بمنزله البنین یرثون میراث البنین و ولد البنات بمنزله البنات یرثون میراث البنات و یحجبون الأبوین و الزوج و الزوجه عن سهامهم الاکثر و ان سفلوا ببطنین و ثلاث و اکثر یرثون ما یرث ولد الثلث و یحجبون ما یحجب ولد الثلث. این دیگر عبارت از همه عبارت هایی که تا الآن خواندیم صریح تر و واضحتر است. خب آن روایت را ببینیم چه شکلی است سندا درست هست یا نیست. این روایت اصلش در کافی هست و در تهذیب هم وارد شده است. کافی جلد 7 صفحه 98 روایت 3 و تهذیب جلد 9 صفحه 288 این روایت مفصلی است که جلد 7 صفحه 97 حالا من از کافی می خوانم و بعد عبارت تهذیب را بعدا. روایت این است که روایت این است

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ دَفَعَ إِلَيَّ صَفْوَانُ كِتَاباً لِمُوسَى بْنِ بَكْرٍ فَقَالَ لِي هَذَا سَمَاعِي مِنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ وَ قَرَأْتُهُ عَلَيْهِ فَإِذَا فِيهِ مُوسَى بْنُ بَكْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ هَذَا مِمَّا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ عِنْدَ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع

حالا این را عرض کنم خدمت شما یک بحث سندی حمید بن زیاد که واقفی ثقه است. حسن بن محمد بن سماعه واقفی ثقه است صفوان، صفوان بن یحیی بجلی اصحاب اجماع است آن بحثی در آن نیست. بحث در مورد موسی بن بکر است. عمدتا بحث در موسی بن بکر هست که حالا فاذا فیه موسی بن بکر عن علی بن سعید، علی بن سعید هم در این سند بحث دارد. علی بن سعید من نتوانستم تشخیص دهم که مراد کیست. کسی است که یک روایت محدودی موسی بن بکر از او دارد و خیلی هم روایاتش زیاد نیست و هیچ توثیقی هم ندارد. این به جهت علی بن سعید مشکل است که این روایت پذیرفته شود. خب یکی عمده اش بحث سر موسی بن بکر است که آقای خویی من حالا معجم رجال آقای خویی را آورده ام بحثی که ایشان در مورد موسی بن بکر کرده اند یکی یکی مطالب ایشان را از رویش می خوانم و در موردش صحبت می کنیم. آقای خویی موسی بن بکر واسطی نجاشی ترجمه اش کرده است و گفته است له کتابٌ یرویه جماعه و بعد عبارت شیخ را آورده اند و شیخ راوی کتاب موسی بن بکر و ابن ابی عمیر و صفوان قرار داده است و بعد در اصحاب الصادق شمرده شده است و در اصحاب الکاظم شمرده شده است و به عنوان واقفی در اصحاب الکاظم از آن یاد شده است. حالا من روایاتی که به نقل از موسی بن کاظم در رجال کشی هست وارد می کنند و حالا آنهایش بماند. بعد وارد می شوند می گویند که بعد از اینکه این بحث ها را می آورند می گویند و بقی الکلام فی امرین. یکی اینکه می گویند بعضی ها در واقفی بودن موسی بن بکر تردید کرده اند به دلیل اینکه نجاشی متعرض این مطلب نشده است و کشی متعرض نشده است یک به جهت اینکه روایت نص بر امامت امام رضا را نقل کرده است و اینها منافات با وقف دارند. خب ایشان جواب می دهد که اما اینکه نجاشی و کشّی ذکر نکرده اند کاشف از این نیست که آنها شهادت به واقفی نبودن بدهند. این را من با تعبیر یک مقداری مختلف نقل می کنم با تعبیر آقای خویی. شهادت به عدم واقفیت نیست که با شهادت شیخ به واقفیت تعارض داشته باشد. عدم شهادت به واقفیت است. و عدم شهادت به واقفیّت این دالّ بر چیزی نیست که با هم دیگر تعارض داشته باشند. اما اینکه نص بر امام رضا را روایت کرده اند این منافات با وقف ندارد خب نصّ بر امام رضا را نقل کرده است و بعدا انکار کرده است. اشخاصی هستند که زیاد قندی و دیگران هم قبل از اینکه واقفی شوند اینها نصوص بر امامت امام رضا را نقل می کردند ولی بعدا دنیا اینها را فریب می دهد و چیز میکند.

سؤال:

پاسخ: بله اگر اثبات شود که بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام این روایت را نقل کرده اند از جهت اینکه مثلا راوی اش راوی ای است که آن زمان را درک نکرده است اگر این چیزها را بتوانیم اثبات کنیم خوب است ولی آن راویانی که این نصوص را درک کرده اند خلف بن حمّاد هست و محمد بن سنان هست که هر دو آنها زمان امام کاظم، خلف بن حماد هم ظاهرا از امام کاظم اینجور که در ذهنم هست روایت دارد و محمد بن سنان هم که از روات امام کاظم هست و نه محمد بن سنان چیز دیگری را نقل کرده است. آن که اینجا هست خلف بن حماد هست که نقل کرده است آن روایت غیبت شیخ طوسی را که نقل کرده است اینجا سندش را ایشان ذکر نکرده است آقای خویی به هر حال باید ثابت شود که بعد از زمان امام رضا علیه السلام هم این روایت را نقل می کردند و عنا لنا باثباته خب این مطلب درست است و هیچ بحثی در آن نیست. اما آن مطلبی که ایشان می فرمایند که عدم تعارض نجاشی و کشی کاشف از وقف نیست یک نکته ای است حالا من کشّی را نمی توانم در موردش چیزی عرض کنم ولی در مورد نجاشی، نجاشی عنوان رجالش که در آغاز جلد دوم عنوان رجال را ذکر می کند می گوید که این کتاب، کتابی هست که فهرست مصنّفی اصحابنا مصنّف شیعه این تعبیرش را یادم نیست و ما قیل فی کلّ رجلٍ من مدحٍ أو ذم. اصلا جزو عنوان کتاب، کتابی است که متعرض ما قیل کل رجلٍ من مدحٍ أو ذم است و ممکن است ما بگوییم در جایی که نجاشی که در مقام تفحّص بوده است ما قیل فی کل رجلٍ من مدحٍ أو ذم می خواهد بگوید این معنایش این است که قبول ندارد این با توجه به این عبارت یک نوع شهادت سلبیه هست به عدم واقفی بودن موسی بن بکر.

سؤال:

پاسخ: اینکه به دستش نرسیده باشد در واقع این یک نوع در واقع منابع

سؤال:

پاسخ: یعنی به طور طبیعی امثال نجاشی و شیخ اینها یک چیز واحد هستند. استاد های مشترک دارند و اساتید چیزی شان واحد هستند هر دو در بغداد هستند این احتمالی که به دست آنها نرسیده باشد ان چیزهایی که به دست شیخ طوسی رسیده است بسیار مستبعد است. در واقع نمی خواسته است خیلی، حالا می گویم نکته ای دارد در موردش عرض می کنم. این یک نکته. نکته دیگری که هست حالا عمده اش این است که آیا شهادت شیخ طوسی در اصحاب الکاظم به واقفی بودن این شهادت ذاتا مقبول هست یا نیست؟ ما در این برنامه درایه النور اگر دیده باشید خیلی جاها یک تعبیری وجود دارد واقفیٌّ فی ذم. در عنوان های شرح حال بعضی از راویان یک تعبیر واقفیٌّ فی ذم را ما ذکر کردیم. این اشاره به این است که در اصحاب الکاظم علیه السلام به عنوان واقفی معرفی شده است. ما موارد بسیار زیادی در اصحاب الکاظم مرحوم شیخ به عنوان واقفی معرفی کرده است و در منابع دیگر یا اصلا وقفشان ذکر نکرده اند یا با توثیقی که ظاهر توثیقات ائمه رجال این است که صحت مذهب هم دارند ظاهر عبارت های دیگران این است که اصلا واقفی نبودند. موارد زیادی که بر خلافشهادات شیخ در باب اصحاب الکاظم در جاهای دیگر شهادت وارد شده است این مطلب را به نظر می رسد که شیخ طوسی در باب اصحاب الکاظم به یک منبعی دسترسی داشته است که لیستی از واقفه ها را ذکر کرده بوده است. اعم از اینکه آن واقفه ها بر وقف خود باقی مانده باشند یا خیر. بعد از وقف اکثر طایفه امامیه به مذهب وقف می گرایند ولی از اینها عده زیادی شان بر می گردند و در واقع شیخ به نظر می رسد که شیخ طوسی کسانی از این از یک منبعی که واقفه را لیست کرده بوده است مطالب را آورده است کسانی که متوجه شده است که از وقف برگشته اند که خب هیچی آنها را به عنوان واقفی در واقع اینها کسانی هستند که در منبعی که لیست واقفه را شمرده شده است، آنها اسمشان ذکر شده اند و برای مرحوم شیخ طوسی احراز نشده بوده است رجوع اینها از وقف. به خاطر همین حالا یا به جهت استصحاب یا به هر جهتی آن عنوان واقفی بودن را برای این اشخاص ذکر کرده اند. این است که ما ممکن است بگوییم که در واقع اینکه نجاشی اینها را به عنوان واقفی معرّفی نمی کند، در واقع یک نوع شهادت هست به اینکه اینها از وقف برگشته اند. بر خلاف آن مطلبی که هست در واقع مدرک شیخ طوسی بر یک منبعی بوده است که این منبع اقتضا می کرده است که اینها یک زمانی واقفی شده اند و ما آن شهادت شیخ را می پذیریم ولی اینکه اینها بر وقف باقی باشند وامثال اینها این نه، اینها مجموع بین شهادت نجاشی و عدم وقف اینها که از سکوتش استفاده می شود و شهادت شیخ طوسی به واقفی بودن اینها این است که اینها یک زمانی واقفی بودند و بعد زا واقفی بودنشان بر گشته اند دیگر نجاشی نخواسته است که وارد آن بحث ها شود که یک زمان محدودی هم اینها واقفی شده اند و از وقف برگشته اند و امثال اینها. این است که خب اینجا یک ان قلتی ممکن است مطرح شود که آن این است که خب فوقش این است که نتیجه این بحث ها این است که اینها یک زمان واقفی بودند یک زمان هم از وقف برگشته اند ما چه دلیلی داریم که روایتی که از امثال موسی بن بکر شده است در زمان استقامتشان صورت گرفته است. و قبل از وقفشان در زمان امام کاظم یا بعد از رجوع از وقفشان در زمان بعدی صورت گرفته باشد. شاید در همان زمان وقف این روایت صورت گرفته باشد و ما باید نسبت به آن زمان وقف را ولو احتمالش هم برود دیگر روایت حکم روایت شخص امامی مذهب را نخواهد داشت. خب روی همین جهت بعضی ها گفته اند که ولو اینها از وقف هم مثلا برگشته اند یا در زمانی هم که اینها واقفی بودند ثقه بودند ولو بالاستصحاب مثلا ما از قبل می دانستیم که اینها ثقه هستند فوقش این است که آن چیزی که برای ما ثابت است این است که این اشخاص از صحت مذهب در یک زمان عدول کرده اند اما از وثاقتشان دلیل نداریم بنابر این اگر برای ما ثابت شود که وثاقت اینها را حالا آن دلیل از کجا ثابت می شود آن را بعد بحث می کنیم. اگر ثابت شود وثاقت اینها در زمان وقف هم این وثاقت باقی بوده است ولو بالاستصحاب پس بنابر این روایات اینها حکم روایت موثقه پیدا می کند. این چیزی است که از بعضی از برداشت های علما استفاده می شود که مثلا در مورد موسی بن بکر تعبیر می کنند به موثقه. اما یک مطلبی مرحوم اصل مطلب از مرحوم شیخ بهایی هست در مقدمه مشیخ الشمسین یک مقداری متفاوت است مطلبی که من می خواهم عرض کنم دقیقا عین مطلب مرحوم شیخ بهایی نیست. یک اضافاتی کلام شیخ بهایی دارد که ما حالا آن اضافات را حذف می کنیم چون به نظر ما تام نیست ولی اصل مطلب از ایشان هست. آن این است که با توجه به بحرانی که بعد از وقف ایجاد می شود، و عکس العمل شدیدی که واقفه در قبال امام رضا علیه السلام نشان می دهند، واقفه در واقع یک جبهه رسمی بر علیه امام رضا می گشایند. اشخاصی بوده اند بسیار عنود و در این فضا ببینید از آن طرف امام رضا علیه السلام، امامیه را از همنشین شدن و هم غذا شدن با اینه نهی می کرده است. می گفته است لا تئاکلوهم لا تشاربوهم امثال اینها من جالس اهل الری فهو مرید در واقع یک مقداری این جور افراد هم هست. یا واقفه را الواقفه و الزیدیه و النصّاب بمنزله سواء در روایات واقفه به منزله ناسبی که در روایات دیگر ناسبی عن .... الکلب شمرده شده است. واقفه در رده آنها شمرده شده است. علت اصلی اش هم به خاطر برخوردهای حاد و شدیدی بوده است که واقفه با امام رضا، یک نوع جبهه رسمی مقابله با امام رضا حالا ببینید تصویری که از واقفه از آن زمان می خواهید تصویر کنید مثل فرض کنید مجاهدین این زمان مجاهدین خلق ولو یک شخصش هم ثقه باشد افراد چیز نمی رفتند پیش آنها درس بخوانند. آن آدم مطمئن هست که درس پیش آنها کسی حاضر نبوده است به خاطر آن وضعیت خاصی که آنها داشته اند. به خاطر همین امامیه به واقفه لقب ممتوره داده بودند. ممتوره می گویند یعنی سگ باران خورده. می گوید سگی که باران بخورد از جهت بو خیلی بدبو است در ذیلش دارد می گوید اشاره به بوی تندی است که سگ وقتی باران بخورد انقدر بوی آنتند است که همه از آن اجتناب می کنند. ذیلش تصریح دارد به این مطلب. آ« ذیلش که می گوید خیلی بدبو است. نطن و بوی بد سگ باران خورده را ذیل همان عبارتی که اینجا هست این اصل این قصه را در فرق الشیعه نوبختی هست و در ذیلش هست که انت من الکلب و امثال اینها. علی أیّ تقدیر اشاره به این است که انقدر بدبو است که کسی حاضر نیست نزدیکش شود. نشانگر ذهنیت امامیه که اصلا بوی گند آن جوری همه جا را گرفته است که افراد حاضر نیستند نزدیک آنها شوند. در این فضا امامیه نمی رفتند که از اینها اخذ حدیث کنند و خود همین کاشف از این است که اخذ حدیث از اینها یا قبل از وقفشان بوده است یا بعد از وقفشان بوده است. ملاحظه کنید در برنامه درایه النور آن توضیحی که ما دادیم خیلی جاها تعبیر می کنیم که و الظّاهر اخذ المشایخ قبل وقفه یا عند استقامت الطریقته و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: حالا یک نکته دیگر را هم من ضمیمه کنم این نکته را هم شما کنار آن نکات بگذارید مجموعا به نظرم این مطلب تقریبا روشن شود. آن این است که ببینید این راویانی که از امثال مثلا، این بحثی که داریم بحث خصوص موسی بن بکر نیست. بحث عامی هست در کسانی که اصلا از وقف هم بر نگشته اند و از قبل از آن از دنیا رفته اند مثل علی بن موسی بن بطائنی، زیاد بن مروان قندی حالا بعضی ها مثل عثمان بن عیسی اینها از وقف برگشتن آن یک حرفی دیگر است ولی علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان و اینها هم در موردش این بحث ها هست. عرض کنم خدمت شما بحث ما این است که راویانی که ما عمده روایات ما توسط مثلا کسانی مثل ابن ابی عمیر، صفوان و بزنطی و امثال این طایفه که صورت گرفته است اینها طبقه حدیثی شان اقتضا می کند که زمان شیوع وقف جزو افراد بسیار مسن و خیلی پیرمرد بوده اند. اصلا به طور طبیعی هم نقل روایت کردن اینها از واقفه از جهت زمانی مستبعد است. این را هم ضمیمه کنید با آن نکات قبلی می خواهم نتیجه بگیرم که اینها قبل از وقف صورت گرفته است.

سؤال:

پاسخ: نه نه بحث این است که ایشان می گوید که این واقفه ولو بوده اند ولی می رفتند و از آنها اخذ می کردند. می خواهد بگوید که آن ذهنیت

وقفشان روشن بوده است ولی ذهنیت منفی نسبت به واقفه بعد از زمانی ایجاد شده است. ایشان می گوید که در واقع این امام رضا علیه السلام بودند که با نقل روایات و با گفتار روایات افرادر ا از اخذ حدیث و از همنشین شدن با اینها نهی کرده اند و به تدریج یعنی ذهنیّت منفی امامیه نسبت به واقفه یکباره ایجاد نشده است اشکال این است.

سؤال:

پاسخ: می خواهم بگویم که اگر جوان باشند، جوان بودن احتمال اینکه از افراد منحرف هم هنوز سر خودش هم قسمتی از مقدمه است. یعنی مجموع این قرائن را ما ضمیمه کنیم اینکه اینها افراد یپر مرد بوند

سؤال:

پاسخ: بله بحث سر این است می خواهم این مجموعه را ضمیمه هم کنم که این انسان مطمئن می شود که این روایاتی که از اینها اخذ شده است قبل از وقف بوده است. بحث من این است که

سؤال:

پاسخ: حالا آن یک مرحله دیگر است. آن نه نه یک استدلال دیگر است آن را من بعدا می خواستم عرض بکنم

ببینید ما می خواستیم بگوییم که در زمان ایجاد وقف سن اینها زیاد بوده است. حالا ایجاد وقف کی بوده است این را می خواهم توضیح بدهم دیگر. وقف آن جوری که از قرائن تاریخی به دست می آید در واقع با وفات امام کاظم علیه السلام آغاز می شود. شاید یک مقداری زمزمه هایی از وقف در زمانی که امام کاظم علیه السلام در زندان بوده اند هم شروع شده باشد ولی آن جوری که تاریخ و قرائن نشان می ده وقف اصلا به عنوان یک مکتب با وفات امام کاظم، وفات امام کاظم سال 183 هست. و کسانی مثل مثلا ابن ابی عمیر و اینها، ابن ابی عمیر در موردش گفته شده است که از یونس اسن از یونس هست و یونس را یونس بن عبد الرحمن را گفته شده است که در زمان هشام بن عبد الملک به دنیا آمده است. هشام بن عبد الملک 125 از دنیا رفته است. اگر یونس مثلا همان سال مرگ هشام که 125 به دنیا امده باشد حالا فرض کنید که ابن ابی عمیر هم مثلا سال قبلش 124 به دنیا آمده باشد حالا بگوییم 123 فرض کنید ولادت ابن ابی عمیر را در نظر بگیریم در سال 183 پنجاه سالش بوده است. سنی که به طور طبیعی سن معمول اخذ حدیث نبوده است اشتباه کردم 60 سال سن ابن ابی عمیر در زمان آغاز وقف بوده است. و صفوان آن جوری که از قرائن استفاده می شود از ابن ابی عمیر هم بزرگتر بوده است. صفوان خیلی پیرمرد اینها بوده است. و در مورد در اینها بزنطی سنش کمتر بوده است. بزنطی در این ابن أبی عمیر و صفوان و بزنطی و اینها، ابن محبوب هم باز یک مقداری کوچکتر بوده است ابن محبوب را ولادتش را حدود 150 ذکر کرده اند. ولی ابن ابی عمیر و صفوان و یونس و اینها کاملا بزرگتر بوده اند به خصوص صفوان که سنش از اینها بزرگتر بوده است این که در دعواهای وقف یک عبارتی است که در غیبت شیخ طوسی یکی از کسانی که در مورد وقف خیلی ساعی بوده است بر علیه واقفه بزنطی بوده است. چون بزنطی خودش یک مدتی واقفه می شود و بعد که با امام رضا علیه السلام دیدار کرده و از وقف بر می گردد خیلی تلاش گسترده ای داشته است برای اینکه جبران کند و مسئله یکی از مبارزین خیلی کوشا بر علیه واقله بزنطی بوده است و

سؤال:

پاسخ: آن پول ها مال یونس است.

در مورد می گوید که به صفوان گفتیم که شما به قول این بچه گوش دادید، انتم مشیخه الشیعه واسع عطایا، یک عبارتی هست در غیبت شیخ طوسی مراجعه کنید و انتم مشیخه الشیعه حالا عین عبارتش را یاد م نیست. واسعوا عطاء شما به خاطر قول این بچه چون مسئله معجزه ای که بزنطی از امام رضا نقل می کند خیلی مسئله مهمی بوده است و خیلی مؤثر بوده است در چیز بودن و خودش هم کلمه مشیخهه را بزنید در واسعوا عطاء یک همچین تعبیری هست. از این خطاب به صفوان هم هست یکی از این ررسای واقفه به صفوان خطاب می کند تعبیر می کند از اینها و انتم مشیخه الشیعه و امثال اینها و از بزنطی به عنوان بچه هم یاد می کند که این ها خب به هر حال بزرگان شیعه وامثال این جور چیزها بودند این است که مجموع

کاملا اختلاف سن داشته است بزنطی

شاگرد:

استاد: اینها آن راوی که هست وقتی می خواهند با او بحث کنند می گویند که برو اگر می خواهی بحث امامت امام رضا برای تو واضح شود برو پیش بزنطی که خب قبلا هم واقفی بوده است و خودش برگشته است و اینها آنها میگویند که أترسلنی الی هذا الصبی الکذاب و انتم مشیخه الشیعه .. خلاصه

شاگرد:

استاد: فاقبل منه و عدم انتم

می گویم شما را رها کنم بروم از او سؤال کنم و امثال اینها. من را به او ارجاع می دهید شما پیر مرد ها به یک بچه این بزنطی خب سنش کاملا کمتر بوده است و از اینجا هم استفاده می شود و قرائن دیگر هم همین مطلب را نشان می دهد که سن بزنطی کاملا کمت راز صفوان و اینها بوده است. البته عرض کردم این بیان در مورد خصوص بزنطی تام نیست این بیان که بگوییم حتما اینها قبل از زمان وقف اخذ کرده اند. در مورد بزنطی یکی از مشکلاتی که هست اولا خودش واقفی شده است یا ممکن است بگوییم در آن زمان واقفی بودن مطلب را اخذ کرده است و علاوه بر اینکه آن قرائن سنی و امثال اینها در مورد امثال بزنطی نمی آید ولی با همه این حرف ها روی هم رفته آن چیزی که ممکن است یک نکته دیگری را اینجا اشخاص به اصطلاح تلقی کنند آن این است که با وجود آن نقاط به اصطلاح آن حمله شدیدی که امام رضا نسبت به واقفه کردند اگر اینها در نسبت به این جور افراد ممکن است ما در واقع حالا این باشد من بعدا نحوه استدلالش را بعداواضح تر عرض می کنم.

بنابر این مجموع عرضی که می خواهم بکنم این است که حالا در ما نحن فیه روایت صفوان از موسی بن بکر که ما نحن فیه همین است صفوان از موسی بنب کر به خصوص این روایت خاص که تصریح می کند که این سماع من از موسی بن بکر بوده است. زمانی بوده است که رفته است از او سماع کرده است و یک کتاب را داشته است از آن یک موقعی است یک روایت خاص باشد همین جوری در یک مجلسی بوده است از آن شنیده باشد خب حالا خیلی مستبعد نیست ولی در ما نحن فیه روایتی که یک کتاب را بخواهد صفوان از موسی بن بکر سماع کرده باشد این زمان شاگردی رسمی بوده است. این زمان، زمانی نیست که به اصطلاح شصت ساله بروند سماع کنند و امثال اینها. بسیار بسیار مستبعد است اطمینان عرفی که خلاف آن وجود دارد. بنابر این این روایت قبل از زمان وقف موسی بن بکر بوده است بنابر این یکی از حالا این را ضمیمه کنم در بحث ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی، حاج اقا یک استظهاری دارند که مشایخ اینها همه امامی ثقه هستند. لا یروون و لا یرسولون الا عنثقه به قرائن خاص می گویند اینها امامی ثقه هستند. بنابر این اگر از غیر امامی هم نقل کرده باشند، اینها نقطه نقض جزو نقض ها بر این قاعده تلقی می شود. یکی از نقض ها هم همین موسی بن بکر است. با توجه به این توضیحاتی که حالا دادیم نسبت به موسی بن بکر این قبل از وقف آن صورت گرفته است بنابر این، این نقض بر آن قاعده تلقی نمی شود. خب این مجموع بحث هایی که در مورد مذهب موسی بن بکر هست اما در مورد وثاقت موسی بن بکر عبارت های آقای خویی را ملاحظه فرمایید که آقای خویی یک سری استدلالاتی را مطرح کرده اند من فقط عنوان استدلالات را ذکر کنم بررسی اش باشد انشاء الله فردا. یکی اینکه اقای خویی استدلالاتی بر وثاقت را ذکر کرده اند و در اکثر آن مناقشه کرده اند. یکی اینکه کثیر الروایه است و فقها به روایت آن عمل می کنند ایشان قبول نکرده اند. روایت اجلا از او مانند ابن مغیره و فضاله و جعفر بن مشیر و ابن ابی عمیر و صفوان آن را هم نپذیرفته اند. مطلب سوم اینکه ابن طاووس حکم به صحت روایتی کرده است که موسی بن بکر در آن واقع شده است و اقای خویی نپذیرفته اند و چهارم یک همین عبارت ما نحن فیه است. عبارت همین سند ما نحن فیه است که ایشان می گویند که از عبارت این استفاده می شود که صفوان شهادت داده است که کتاب موسی بن بکر کتابی است که اصحابنا در آن اختلاف ندارند که از اینها وثاقت موسی بن بکر را ایشان نتیجه گرفته است و این عبارت ها را ملاحظه فرمایید فردا در موردشان صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد